

بررسی نماد دایره در دو رمان
خانه قانون زده و دوریت کوچولو

هلن اولیائی نیا
گروه انگلیسی دانشگاه اصفهان

چکیده:

چنین به نظر می‌رسد که تصویر دایره به دو رمان خانه قانون زده^۱ و دوریت کوچولو نوشته "چارلز دیکنز" انسجام و وحدت می‌بخشد و نقش موثری در بسط مضامین اصلی داستان دارد. در خانه قانون زده تصویر دایره گاه به شکل دور باطلی تجلی می‌کند که سایه تحس آن بر سراسر جامعه انگلستان و زندگی تک تک افراد این جامعه گسترده می‌شود. گاهی نیز این دایره شوم به صورت وسوسه‌های دایمی ذهن در شخصیت‌های داستان نمایان می‌شود.

در رمان دوریت کوچولو این دایره وسیع‌تر می‌شود و نه تنها انگلستان و اروپا بلکه تمامی جهان و زندگی را در بر می‌گیرد. تصویر رمزی زندان در این رمان ملموس‌تر است. تصویر دایره که به شکل نماد دایره در می‌آید نمایانگر " چرخ گردان " زندگی و گذشت دایره‌وار زمان است و به این رمان بعدی فلسفی نیز می‌بخشد. تصویر دایره (Circle) در دو رمان مذکور علاوه بر تکرار این کلمه به صورتهای مختلف در چرخ گردان آسیاب، چرخهای پر سروصدای کالسکه‌ها، گردش دایره‌وار فصول، حلقه سوم اشرافیت و دست آخر در زنجیرهای ناپیدایی که بر دست

و پهای شخصیت‌های داستان پیچیده شده‌است، ظاهر می‌شود.

تصویر دایره در خانه قانونزده

تصویر دایره در خانه قانونزده نشان دهنده معضل اجتماعی است. "دیکنز" دستگاه فاسد قضایی را به لحنی طنزآلود در سراسر داستان مورد انتقاد قرار می‌دهد. پرونده‌های ناتمامی که هیچگاه به نتیجه نمی‌رسد، صاحبان این پرونده‌ها که در عمر کوتاه خود هرگز موفق نمی‌شوند داد خود را بستانند، و خیل وکلایی که از این طریق به ثروت و مکتب و مقام رسیده‌اند دایره شومی را می‌سازند که تقریباً "تمام شخصیت‌های داستان را در برگرفته‌است. یکی از نمونه‌های فعالیت‌های قضایی عدالتخانه عظمی در لندن پرونده مرموز "جارندایس و جارندایس"^۱ است. این پرونده که هرگز به نتیجه‌ای نرسیده‌است سبب تباهی زندگی بسیاری از مردم شده‌است. نویسنده با کنایه و با آرائه تصویر دایره (که در متن مشخص خواهد شد) در باره آن چنین می‌گوید:

"کودکان بی‌شماری دیده‌به‌جهان گشوده و سالخوردگان بسیاری از جهان رفت‌اند، عده‌ای بی‌آنکه خود بدانند دیوانه‌وار خویشتن را در گیر آن یافته‌اند. خانواده‌های بی‌شمار از این دعوا کینه بسیار به ارث برده‌اند.

"جارندایس و جارندایس" صورت نکته و لطیفه را یافته و این تنها چیزی مفیدی است که از آن عاید شده‌است. برای بسیار کسان مفهومی جز مرگ و سیله روزی نداشته، حال آنکه در میان حقوقدانان بذله‌ای است.

این پرونده شوم بذر انواع نیرنگ و دفع‌الوقت و طفره‌زنی و از زیرکار در روی را کشف کرده و پراکنده‌است. حتی آنان که از دور ناظر جریان آن بوده‌اند ندانسته و ناخواسته در طریق پریشانی و نابسامانی افتاده‌اند. اینان نیز کارها را به‌خود می‌گذارد که خود جریان "طبیعی" خود را طی کند. به این نتیجه رسیده‌اند که اگر چرخ امور بد می‌گردد سبب این است که مقتدر نیست خوب بگردد.

عجب! همان اطمینانی که همیشه به روبراه شدن کار هست! صحبت روبراه کردن و کوشش در روبراه‌کردن در میان نیست. صحبت در این است که

دری به تخته‌ای بخورد و کار خود به خود روبه‌راه شود. مثل این که دیوانه‌های امید داشته باشد که کره‌ای خود به خود بمثلت بدل شود^۱.

از این نقل قول برمی‌آید که ظاهراً همه تسلیم امور شده‌اند زیرا اگر گردش روزگار بروفق مراد نیست علتش این است که نیروی کافی ندارد. بدین ترتیب پرونده به چرخ می‌بدل می‌شود که تمام صاحبان دعوی را در زیر حرکت خود نابود می‌کند. آقای "جاردایس" که یکی از شخصیت‌های اصلی داستان و مرد خیر و درستکاری است نیز درگیر این پرونده است. از زبان او می‌شنویم که پرونده وصیتنامه آقای جاردایسی است که "در ساعت نحسی ثروت هنگفتی به هم زد وصیتنامه‌ای تنظیم کرد (ص ۱۲۱)". توصیف آقای "جاردایس" از پرونده که اشاره بر دویدن به دور دایره شوم دارد نابسامانی و بی‌عدالتی را بیشتر مورد تاکید قرار می‌دهد:

"از بایگانی اسناد و مدارک محکمه در می‌آیم، و باز و باز هم بایگانی می‌شویم، دفاع می‌کنیم، عطف می‌کنیم، گزارش می‌کنیم، در اطراف رئیس عدالتخانه عظمی و اقرارش در گردشیم، در پیرامون هزینه دادرسی، که نه تنها مطلب اساسی پرونده است، می‌رقصیم و رقص‌کنان به جانب مرگ نکبت‌بار می‌رویم (همان صفحه)

آقای "جاردایس" نیز ناچار در دام گروهی از وکلای ناباب می‌افتد. او قیوموت "استر سمرسون" را، که کودکی خویش را با پتیعی و سختی گذرانده است، به عهده دارد. قرار شده است که پس از رسیدگی به پرونده "جاردایس و جاردایس" ارشی هم به استر برسد. "دیکنز" وکلای را که با پرونده ارتباط دارند چنین توصیف می‌کند:

"جمعی که نیکوکاری در حلقه ایشان اشکال تشنجی به خود می‌گیرد، آنجا که پروفسورهای جلف و پرلاف و گزاف و سفته‌بازان رسوا و بی‌بها که در عالم حرف‌گوی سبقت را از همگان می‌ربایند و در میدان عمل سخت درمانده و ناتوانند و در برابر قدرتمندان و صاحبان ثروت به منتها درجه فرومایه و در جمع خویش نسبت به هم چالپوسند خیراندیشی را همچون پیرایه متحدالشکلی به خود می‌بندند و جلوه می‌فروشند (ص ۲۳۸)". دقیقاً چنین افرادی هستند که در این جامعه به قول آقای

۱- چارلز دیکنز، خانه قانون زده. ترجمه ابراهیم یونسی، انتشارات سحر، ۱۳۶۸، صص ۲۸-۲۶ و ۳۱۵. از این پس نقل قولهای فارسی از یان کتاب خواهد بود. ضمناً "متون اصلی انگلیسی به همان ترتیب که در مقاله آمده است و با ذکر فصل و صفحه در آخر مقاله خواهد آمد.

"گریدلی" ۱- یکی دیگر از شخصیتها که از این محکمه‌ها به‌جان آمده‌است - به نان و نوا می‌رسند، او می‌گوید: "من نباید به محکمه بروم و بگویم حضرت رئیس - لطفاً بفرمائید آیا این درست است یا نیست؟ ... خیر حضرت رئیس نقشی در این میان ندارد. او فقط آن‌جا می‌نشیند که دستگاه را بچرخاند (ص ۲۵۰)".

ولی سرنوشت و گذشته همه این افراد خواهی نخواهی با این محکمه و عدالتخانه پیوند خورده‌است. کسانی که چون آقای "جارندایس" با هوشیاری خود را از این دایره شوم و یا پیرونده شوم دور نگهدارند امیدی به بقایشان هست: "استر" - "ریچارد" پسر عموش که او نیز تحت سرپرستی و مورد علاقه آقای "جارندایس" است و نمی‌داند که چگونه فقط آقای "جارندایس" از این جریان آجسته‌است، می‌گوید "برای این‌که او شخصت فوق‌العاده‌ای است و با عزمی جزم خود را بر کنار از این ماجرا نگهداشته‌است (ص ۵۶۸)". "استر نیز وقتی به ارتباط خود با "لیدی ددلاک" ۲ مشکوک می‌شود نگران است که مبادا خودش نیز یکی از پیوندهای این حلقه پوسیده باشد: حلقه‌ای که چون گردنبندی جواهرنشان و درخشان مانند زرق و برق اشرافیت می‌درخشد ولی قلب است و "استر" از آن به‌عنوان "شی‌مخوف" یاد می‌کند:

"یعنی می‌توانم به آن لحظات بحرانی اشاره کنم که طی آن گردنبندها حلقه‌ای سوزان یا اشعه فروزانی را در فضایی تار می‌دیدم که خود مهره‌های از مهره‌های آن بودم و تنها آرزیم این بود که از بقیه جدا شوم، و از این‌که جزئی از این شی‌مخوف بودم رنجی وصف‌ناپذیری می‌بردم (ص ۵۳۱)".

ولی برخلاف آقای "جارندایس"، "ریچارد" که رویای وکیل شدن در سر می‌پروراند به رغم هشدارهای آقای "جارندایس" به امید ارشی که خواهد برد سرنوشتش را با پیرونده "جارندایس و جارندایس" پیوند می‌دهد و به نابودی کشیده می‌شود. ابتدا معصومیت خود را با تحصیلاتی که همین نظام به او ارائه می‌دهد از دست می‌دهد و سپس شکست‌های مکرر در کار وکالت چنان ذهن او را متاثر می‌کند که وقتی "استر" به دیدنش می‌رود، وی را در حالی می‌یابد که روی بسته‌های خاک گرفته کاغذهایی، که چون آئینه‌های غبار گرفته ذهن او را منعکس می‌کنند، افتاده‌است تا از آنها سر

1- Gridley

۲- لازم به توضیح است که در متن اصلی به جای "جریان" عیناً "circle" آمده‌است.

3- Lady Dedlock

در آورد. ولی "استر" هر کجا که نگاه می‌کند کلمات شوم " جارندایس و جارندایس" را می‌بیند. " استر" از مرگ " ریچارد" که در آغوش همسرش "آدا" نفسهای آخر را می‌کشد به عنوان "آغاز جهان" یاد می‌کند ولی تأکید دارد که منظورش این جهان نیست بلکه جهانی است که در آن همه چیز روبه‌راه باشد. در اینجا مرگ که نقطه پایان است، نقطه آغاز تلقی می‌شود و دایره زندگی همچنان ادامه می‌یابد. حتی در پایان کار وقتی مسئله پرونده حل می‌شود تمام ارث بابت مخارج حقوقی پرونده پرداخت می‌شود و چیزی عاید کسی نمی‌شود. این خود طنز گزنده‌ای است دال بر دور باطلی که سالها مردم طی کرده‌اند به امید آنکه به حق خود دست یابند!

اگر " ریچارد" تقریباً " آگاهانه در دام پرونده " جارندایس و جارندایس" می‌افتد، بسیاری از شخصیت‌های دیگرگاه نادانسته و ناخواسته با این حلقه شوم مرتبط می‌شوند و چون پای فقیر و غنی و گنم و سرشناس به این پرونده کشیده می‌شود، فاش شدن آن سبب افشای هویت بسیاری از جمله " لیدی ددلاک" و "استر" و "نمو" می‌گردد. "لیدی ددلاک" که اکنون همسر قاضی القضاة یعنی " سرلستر ددلاک"^۱ است در گذشته بر اثر رابطه نامشروع با کاپیتان " هاد ن"^۲ که اکنون به "نمو" مشهور است - دختری به دنیا می‌آورد که از ترس رسوائی او را به خواهرش می‌سپرد. این دختر کسی جز " استراسامرسون" نیست. استراسامرسون که خود را دختر یتیمی بی‌پس نمی‌انگارد، تحت سرپرستی خاله‌اش بزرگ می‌شود و پس از مرگ خاله‌اش سرپرستی او به خانم " راجائل"^۳ و بعد به آقای " جارندایس" که خود داوطلب سرپرستی استراسامرسون شده است، واگذار می‌شود. بدین ترتیب سرنوشت " استر" ناخواسته با زندگی همسر قاضی القضاة و بالاترین مقام در عدالتخانه که به قول دیکنز " به پولداران قدرت می‌دهد، و ایشان را به پایمال کردن حقوق مردم توانا می‌سازد (ص ۲۵)"، گره

۱- Nemo که با لاتین به معنی " هیچکس" است.

۲- Sir Leicester Dedlock - نام رمزی "ددلاک" از دو کلمه dead و lock بوجود آمده که نشان از زندگی یکنواخت و سراسر بی‌په‌ودگی خانم و آقای "ددلاک" دارد.

می‌خورد. " لیدی ددلاک " که یکبار خط‌آشنای کاپیتان " هادن " - یعنی همان " نمو " را - در اوراق پرونده " جارندایس و جارندایس " تشخیص می‌دهد در صدد یافتن او و فرزندش برمی‌آید. " نمو " از سوءتغذیه و اعتیاد، در فقر مطلق جان می‌سپرد.

پیوند زندگی مجری قانون، "سرلستو ددلاک" با زنی که زندگی گناه‌آلودی داشته‌است کنایه از زرق و برق فریبنده ولی تهی اشرافیت است. لحن طنزآلود و کنایه‌آمیز "دیکنز" در توصیف عدالتخانه محل کار قاضی القضاة، "چسنی و لید"،^۱ - محل زندگی او - مهمانیها و ضیافتها و زندگی ملال‌آور او و همسرش نشان دهنده کوشش "دیکنز" در انتقاد از ارزشها و زندگی تصنعی اشرافیت است. در توصیف موارد فوق همواره تصویر دایره به شکلهای گوناگون ظاهر می‌شود.

ابتدا فضا سازی نویسنده با تجسم صحنه عدالتخانه که در گل و مه فرورفتهاست، نحوست این محل را که فقط مردم را به تباهی می‌کشاند بیشتر تقویت می‌کند. بخش نخستین رمان با تصویر مه آغاز می‌شود. رودخانه، چمن‌ها، بندر، شهر و همه و همه در مه غلیظی فرورفتهاست و گو این‌که مردمی که با این مه احاطه شده‌اند همه در بالنی در میان ابر معلق هستند. در دل این مه، قاضی القضاة را می‌بینم که در عدالتخانه نیز با خانه‌های قدیمی و مخروبه و فضا و هوایی مرگ‌آور احاطه شده‌است. این جهانی است که بیشتر به دوزخ می‌ماند که در آن دید افراد مختل شده و به دور خود می‌چرخند؛ دنیای پوسیده و منجمد که به علت "فقدان هوا ناسالم است".^۲

" تام جارندایس " یکی دیگر از قربانیان همیشه در انتظار پرونده " جارندایس و جارندایس " در مورد عدالتخانه چنین می‌گوید، " هر کار که می‌کنی بکنی، ولی کاری نکنی گیر این عدالتخونه بیفتی. برای این‌که مثل اینه که آدم توپه آسیاب می‌

1- Chesny Wold

2- But the evil of it is, that it is a world wrapped up in too much jeweller's cotton and fine wool, and cannot hear the rushing of the larger worlds, and cannot see them as they circle round the sun. It is a deadened world, and its growth is sometimes unhealthy for want of air (ch.2, p.55)

که کند می‌گردمندازن و بساین و ریز ریز کنن (ص ۷۸). " در جائی دیگر " دیکنز " ضمن اشاره به تضاد طبقاتی به بی‌اعتنایی عدالتخانه و دست‌اندرکارانش نسبت به سرنوشت صدها نفر از مردم اشاره می‌کند:

" دیدن این جریانی که با فراغت ادامه داشت و اندیشیدن به تنگی معیشت و زندگی سخت و مرگ و میر اصحاب دعا وی و مشاهده آن همه الهه رسمی و تشریفات و اندیشیدن به فرسودگیها و بیچارگیها و فقر و تهیدستی و احتیاجی که با گدایی همسایه دیوار به دیوار و زاینده این همه تشریفات بود، و مشاهده قاضی القضاة وصف وکلای یابین دست او که همدیگر را و تماشاچیان را می‌نگریستند و توگویی اتفاقی نیفتاده و کسی نشنیده‌است که نام این دستنگاهی که در آن اجتماع کرده‌اند در سرتاسر انگلستان کنایه‌ای تلخ و مایه وحشت و موضوع تحقیر عامه است و طاس رسوائیش طوزی از بام نیفتاده‌است که چیزی کمتر از معجزه قادر به نجات آن باشد و بتواند خیری از آن عاید مردم سازد - باری دیدن این چیزها و اندیشیدن به آنها بهراستی ذهن را می‌آشفته (ص ۲۸۵) "

" چسنی ولد " محل زندگی " سرلستر ددلاک " و همسرش گاه می‌عادگناه نمایندگان (که " دیکنز " با دادن اسامی مضحکی چون " چیزل " و " میزل " و " دیزل " و یا " پافی " و " مافی " و " دافی " آنها را به سخره می‌گیرد) ، وکلا و بزرگان شهر می‌شود. " چارلز یکنز " اینان را بازیگران و کارگردانان بزرگ و طراز اول می‌نامد و دوباره تصویر دایره را در مورد این جماعت به کار می‌گیرد: جماعتی که به سرکردگی " سرلستر ددلاک " با سخنرانیهای نمایشی خود در مجلس پیرامون " دموکراسی " و در عدالتخانه بی‌عدالت خود همه مردم را به بازی گرفته‌اند. " دیکنز " دوره‌ها ضیافت‌های آنها را به " دایره‌ای که جادوگر به دور خویش می‌کشد " تشبیه می‌کند:

" اما در این کج‌کلاهی نیز نکته‌ای نهفته‌است که سرانجام شاید " چسنی ولد " آن را موافق میل و پسند خویش نباید. زیرا حتی در این قبیل دوره‌های بسیار مهذب نیز، مانند همان دایره‌ای که جادوگر به دور خویش می‌کشد، بعید نیست قیافه‌های عجیب و غریبی در شرکت و فعالیت باشند. راست است، جادوگر قیافه‌ها و اشباحی را در خارج از دایره‌ای که به دور خویش کشیده‌است می‌بیند

که کند می‌گردد، بنده‌دارن و بساین و ریز ریز کنن (ص ۷۸). "در جایی دیگر "دیکنز" ضمن اشاره به تضاد طبقاتی به بی‌اعتنایی عدالتخانه و دست‌اندرکارانش نسبت به سرنوشت صدها نفر از مردم اشاره می‌کند:

"دیدن این جریان‌هایی که با فراغت ادامه داشت و اندیشیدن به تنگی معیشت و زندگی سخت و مرگ و میر اصحاب دعا وی و مشاهده آن همه البسه رسمی و تشریفات و اندیشیدن به فرسودگیها و بیچارگیها و فقر و تهیدستی و احتیاجی که با گدایی همسایه دیوار به دیوار و زاینده این همه تشریفات بود، مشاهده قاضی‌القضات وصف و گلای پایین دست او که همدیگر را و تماشاچیان را می‌نگریستند و توگویی اتفاقی نیفتاده و کسی نشنیده‌است که نام ایمن دستگاهی که در آن اجتماع کرده‌اند در سرتاسر انگلستان کنایه‌ای تلخ و مایه وحشت و موضوع تحقیر عامه است و طاس رسوائیش طوری از بام نیفتاده‌است که چیزی کمتر از معجزه قادر به نجات آن باشد و بتواند خیری از آن عاید مردم سازد - باری دیدن این چیزها و اندیشیدن به آنها بهراستی ذهن را می‌آشفته (ص ۲۸۵)."

"چسنی ولد" محل زندگی "سرلستر ددلاک" و همسرش گاه می‌عادگساز نمایندگان (که "دیکنز" با دادن اسامی مضحکی چون "چیزل" و "میزل" و "دیزل" و "پافی" و "مافی" و "دافی" آنها را به سخره می‌گیرد)، و کلا و بزرگان شهر می‌شود. "چارلز یکنز" اینان را بازیگران و کارگردانان بزرگ و طراز اول می‌نامد و دوباره تصویر دایره را در مورد این جماعت به کار می‌گیرد: جماعتی که به سرکردگی "سرلستر ددلاک" با سخنرانیهایی نمایشی خود در مجلس پیرامون "دموکراسی" و در عدالتخانه بی‌عدالت خود همه مردم را به بازی گرفته‌اند. "دیکنز" دوره‌ها ضیافت‌های آنها را به "دایره‌ای که جادوگر به دور خویش می‌کشد" تشبیه می‌کند:

"اما در این کج‌کلاهی نیز نکته‌ای نهفته‌است که سرانجام شاید "چسنی ولد" آن را موافق میل و پسند خویش نیابد. زیرا حتی در این قبیل دوره‌های بسیار مهذب نیز، مانند همان دایره‌ای که جادوگر به دور خویش می‌کشد، بعید نیست قیافه‌های عجیب و غریبی در شرکت و فعالیت باشند. راست است، جادوگر قیافه‌ها و اشباحی را در خارج از دایره‌ای که به دور خویش کشیده‌است می‌بند

و اهمیای از آنها به خود راه نمی‌دهد، لیکن قیافه‌هایی که در خارج از این دوره‌ها در فعالیتند واقعیت دارند و خطر اینکه حلقه را بشکافند و به درون آن راه یابند بیشتر است (۱۹۳-۲۹۲).

"چستی و لـد" نیز که همواره در غبار و مه فرو رفته‌است، شاهد زندگی یکنواخت، بیبوده و بی‌هدف اشرافیت است. علاوه بر نام "ددلاک" که انجماد و رکود زندگی بی‌معنای آنها را مثل می‌سازد، "دیکنز" که "لییدی ددلاک" را "حضرت علیه" خطاب می‌کند مکرراً یادآوری می‌کند که وی از "فرط کسالت به جان آمده‌است (ص ۳۱)". او در خانه‌ای که ملو از تصاویر ددلاکهای متوفی است همواره به تنهایی بسر می‌برد. "لییدی ددلاک" همان الهه خسته و بیمارگونه‌ای است که "ستایندگان گردش را فرا گرفته‌اند، و چه بسا هنگامی که در آن بارگاه بلند خویش خدایی می‌کند باز در نتیجه کسالتی جانگاہ باشد (ص ۱۹۷)".

و بالاخره دور باطل زندگی پر طمطراق خاندان "ددلاک" که نماینده قانون "امپراطوری بریتانای کبیر" هستند در یک جمله خلاصه می‌شود: "راز عظمت خاندانشان در این است که طی هفتصد سال قدمت و عمر خود عمل چشمگیری انجام نداده‌اند (ص ۱۱۳)". دایره شوم خاندان "ددلاک" با نظامی عجیب شده‌است که افراد معصوم را به بند کشیده‌است. خانم "فلایت" اگر چه دیوانه است ولی در یک مورد به حقیقت دست یافته‌است. او دیگر از قضاوت عدالتخانه نومید شده‌است و فقط در انتظار قضاوت نهایی در روز محشر است.

تصویر دایره به صورت دایره‌ای شوم نه تنها در دور باطل و تکراری فعالیت‌های بی‌حاصل صاحبان پرونده "جاردیس و جاردیس" و تاریخ صیث اشرافیت و یارگردانندگان عدالتخانه عظمی را نشان می‌دهد بلکه نماینده زندانهای خود ساخته - ایست که هر کدام از شخصیتها خود را در آن محبوس می‌یابند. "لییدی ددلاک" به عذاب وجدان مبتلاست. او حالا که در زندگی اشرافی "سرلستر ددلاک" بسر می‌برد همواره رویای یافتن فرزند گم شده‌اش را در سر می‌پروراند و از اینکه مرد مورد علاقه، فرزند، و کانون گرم خانوادگی‌اش را رها کرده‌است و روح خود را به عنوان اشرافی آقای "ددلاک" فروخته‌است احساس گناه می‌کند. او که نمی‌خواهد

"سرلستر" را آلوده گذشته گناه‌آلودش کند، به گورستان، برفراز "نمو" پسر فرزندش، می‌شتابد تا شاید خود را از آلودگی گناهی که مرتکب شده‌است پاک سازد. مرگش در کنار مزار "نمو" و یا همان کاپیتان "هادن" نوعی خودکشی است. همچنین "استر" عمری را با احساس حقارت و احساس گناه بسر می‌برد. او در کودکی هنگامی که با خاله‌اش زندگی میکرد یکبار از زبان او می‌شنود که از نطفه گناه به عمل آمده‌است و مطرود خواهد بود. از آن پس "استر" همواره فکر می‌کند حتی روز تولدش با روز تولد دیگران تفاوت دارد: "روز تولد من از شادی خیری نبود. روز تولد من غمبارترین روز سال بود (ص ۴۰)". این احساس همچنان ادامه دارد و حتی روزی که از خانم "راچائل" جدا می‌شود چون به خانم "راچائل" هنگام خداحفاظی تاشری دست نمی‌دهد، "استر" احساس گناه می‌کند: "موقعی که بوسه سرد خداحفاظی را بر پیشانیم زد، سخت احساس بیچارگی و ندامت کردم... به گردنش آویختم و گفتم می‌دانم که تقصیر از من است که شما به این آسانی می‌توانی با من خداحفاظی کنی (ص ۴۵)". حتی هنگامی که محبت دیگران را جلب می‌کند از خود خجالت می‌کشد گو اینکه شایسته چنین محبتی نیست و همواره فکر می‌کند که در چهره دیگران نوشته است بهتر بود از مادر زاده نمی‌شد (ص ۴۹). این وحشت ناخودآگاه، از گذشته همچنان با او می‌ماند بهمین دلیل وقتی اولین بار "لیدی ددلاک" را می‌بیند، با اینکه رابطه او را با خود نمی‌داند، گویی چیزی او را از رابطه‌اش با این زن آگاه می‌کند: "اما بر من معلوم نبود که چرا و به چه جهت باید از برخورد تصادفی نگاهش این همه سراسیمه و ناراحت شود! هنوز همچنان آشفته و سراسیمه بودم (ص ۲۸۶)". علاوه بر "لیدی ددلاک" و "استر" آقای "گریلدی" نیز نمی‌تواند پیوند خود را با گذشته قطع کند. از معترف است که گذشته او با پرونده "چارندایس" و چارندایس "پیوند خورده‌است و او را یارای گریز از آن نیست: "بدبختانه قلم بطلان برگزیده نمی‌توانم بکشم و گذشته‌است که مرا به اینجا می‌کشد! (ص ۲۵۱)". بنابراین بازگشت به گذشته چون کابوسی، شخصیتها را می‌آزارد. کابوسها و خودفریبی‌های برخی از شخصیتها نیز ذهن و زندگی آنان را چون دایره‌ای تنگ در میان می‌گرد. انسان دوستی احساساتی و فعالیت‌های خانم "جلی بی" که خانواده خود او دچار فقر است، احمقانه به نظر می‌رسد. او دائما "در حال تنظیم ناموس

و ارسال آنها به آفریقا تا بتواند تحولی در وضع مردم آفریقا بوجود آورد در حالیکه از نگهداری فرزندان خود و محبت به آنان غافل می ماند. از هم پاشیدگی، نابسامانی خانه و ظاهر رقت بار فرزندان خانم "جلی بی" بلافاصله این سوال برمی انگیزد که چرا کمی از این انسان دوستی و نوع دوستی را در مورد خانوادۀ و فرزندان خود اعمال نمی کند: فرزندی که هرگز پوشاک گرم بر تن، غذایی برای خوردن، و آبی گرم برای شستشو ندارند و از حرکت متظاهرانۀ مادر خود ابراز نفرت می کنند.

مشاهده زندگی تلخ و فلاکت بار "نمو" که در اعتیاد و فقر جان می سپارد، و "جو" که رفتگر بی کسی است که بار زندگی فلاکت باری را بر دوش می کشد، خواننده را سخت در طول رمان تحت تاثیر قرار می دهد. "دیکنز" با ایجاد چنین تاثیری در خواننده در تحلیل نهایی خود جامعه را مسئول نابسامانی زندگی آنها قلمداد می کند و سرنوشت آنان را با تمام کسانی که در این دایره شوم چون آوارگانی سرگردانند پیوند می زند. "نمو" که جسد بی رمقش بر بستری که حاکی از زندگی فلاکت باریست که از آن رها شده است، یکی از هزاران افرادیست که قربانی بی عدالتی و نابرابری اجتماعی شده اند:

"بستر این مرد ترکیب عجیبی از وصله های رنگارنگ مرکب از پارچه کنفی راه راه و پلاس است، با لباس زیر خوابیده است و جورابی به پا ندارد. چهره اش در پرتو نور ضعیف شمعی که سرپا گذاخته و قتیله اش، که هنوز می سوزد، دولا شده و آن را همچون کفن در برگرفته است، زرد و پریده رنگ می نماید. سوی سر و صورتش، که مانند چرک و کثافت محیطش از فرط بی توجهی به لاقینی رشد کرده، درهم آمیخته است. کثافت هوا، با چرک و گردو غبار اطاق پهلوی می زند و تشخیص نوع بوهای که مشام را سخت می آزارند آسان نیست، اما از خلال تمام این بوها بوی دود سیگار و طعم بیمزه اقیون مشام وکیل مدافع را متاسف می کند (ص ۱۶۶)."

پس از مرگ "نمو" مسئولیت نگهداری از دو فرزند کوچکش به عهده "چارلی" دختر سیزده ساله اوست که در عین کودکی چون زنی بزرگ و بالغ نسبت به آنها احساس مسئولیت می کند و با رختشویی زندگی می گذراند.

سپس به "دیکنز" به گوی "تام بی کسی" که نام محله ایست که امثال "نمو" و "جو" در آن زندگی می کنند می پردازد. "جو" نیز رفتگری است که از صبح تا

شام به بیگاری می‌گذرانند و زندگانی‌اش بسی پست‌تر از زندگی حیوانات است .
تکرار تصویر دایره در توصیف حرفه " جو " جالب توجه است :

" به گذرگاهی که باید بروید می‌رسد و تقلا و جان کنی هر روز خویش را از سر می‌گیرد، شهر دیده از خواب می‌گشاید و فرفره غول‌آسا آماده گشتن و چرخیدن می‌شود، جریان همه آن خواندن و نوشتنهای غیر قابل توضیحی که چند ساعتی سکوت و معوق مانده بود از نو شروع می‌شود. "جو" و سایر حیوانات پست، در این جنجال درک‌ناکردنی، تا آنجا که بتوانند با هم سر می‌کنند (ص ۲۵۶)."
در جایی دیگر " دیکنز " زندگی جو را در ارتباط مستقیم با زندگی خاندان "دداک" می‌بیند:

" و اما بین سرایرده " لینکلن شایر" و عمارت شهری و مرکوری پودر زده (منظور " لیدی دداک " است) و محل کار " جو " محروم از حقوق و بینوا، با جارویش، و آن نور دوردستی که آنگاه که پله گورستان را می‌رفت بر وی می‌تابید چه پیوندی می‌تواند موجود باشد ؟ ولی کسان بسیار کسه در سرگذشت‌های بیشمار این جهان به هم گره خورده و ظاهراً " فرسنگها از هم دور می‌نموده‌اند چه پیوندی می‌توانسته‌است موجود باشد (ص ۲۵۴)."
اگرچه " گراهام اسمیت " با نقل همین سطور بر آن است که شاید " دیکنز " به چرخ سرنوشت اعتقاد داشته باشد^۱، ولی شاید این پیوند انسانی است که تحت‌الشعاع نابرابریهای اجتماعی قرار گرفته‌است. امثال دداکها مسئول بدبختی امثال جوهستند. هنگامی که " استر " از ارتباط خود با " لیدی دداک " آگاه می‌شود و او را تا گورستان دنبال می‌کند ولی با جسد موجودی که مادر اوست روبرو می‌شود، خوشبینی و خوش‌باوری ساده‌لوحانه پیشین او جای خود را به نوعی تلخی و بدبینی و بلوغ فکری می‌دهد. در نتیجه مشاهداتش دقیق‌تر از پیش می‌شود و در هر آنچه می‌بیند مفهومی عمیق جستجو می‌کند:

" سرانجام، در صبحی سرد و مه‌آلود به خیابانهای تنگ و غمبار " دیل " رسیدیم. ساحل شنی و طویل و هموارش با آلونکهای چوبی و آجری سست و

1- Graham Smith, studies in English Literature:

Charles Dickens: Bleak House (England):

Edward Arnold, 19741, p.43.

لرزانش، با جنگلی از چرخهای طنابش، با قایقهای بزرگ و انبارهای ساحلی و دیرکهای برهنه و راست و سر به فلک کشیده‌اش، با قرقره‌های طناب خود و شنزار پوشیده از علف و جلبکش، چنان قیافه غم‌انگیزی داشت که نظیشرش را هرگز ندیده‌بودم. دریا در پس پرده‌ای از مه انبوه و سینه موج می‌زد، جز این چند طناب باف که رشته‌های طناب را به دور پیکر خویش پیچیده‌بودند، گویی از زندگی به جان آمده‌اند و می‌خواهند خویشتن را نیز مانند طناب بشایند، در هیچ جا جنبشی و حرکتی مشهود نبود (ص ۶۶۷).

و بالاخره دیکنز در جایی به تصریح از چرخش انسان درون دایره سخن به میان می‌آورد:

"در این مکان که کوره‌های آجرپزی با شعله آبی رنگ می‌سوزند و پوشال بام کلبه‌های گلین دستخوش حمله تند بادند و در پهمایش آن در پروازند و گل و آب یخزده و سفت گشته‌اند و چرخشی (آسیابی) که اسب کور و لاغر و نزارش در تمام مدت روز به دور خود می‌چرخد به آلت شکنجه انسانی مانند است (ص ۸۲۴)."

'استر' در چرخش آسیاب آلت شکنجه انسانی می‌بیند زیرا می‌بیند که سرنوشت او از طرفی با "لیدی ددلاک" و از طرفی دیگر با "نموی گمنام پیوند خورده‌است." "دیکنز" "نمر" را هنگام مرگ به "کودک مطرودی" تشبیه می‌کند که احتمالاً "هرگز محبت مادری ندیده‌است. این همان عنوانی است که در مورد "استر" صدق می‌کند. "استر" هم فرزند مطرودی بوده‌است که مادرش همانگونه که پدرش را ترک کرده‌او را نیز تنها گذاشته‌است. از هنگامیکه هراسان و مشتاق در جستجوی مادر بوده‌است، تنها چیزی را که به خاطر می‌آورد، "چرخش یکتواخت چرخها" است. (فصل ۵۶).

چرخش چرخها با مرگ فاجعه بار مدارش تداعی میشود.

بی‌شک مرگ یکی از مضامین مهم داستان است. مرگ نوعی رهایی از دایره شومی است که اغلب شخصیتها تنگی و فشار آن را به دور وجود خود داشما احساس می‌کنند و بر اثر درماندگی و نارضایتی از اوضاع و احوال خود در آرزوی مرگ به سر می‌برند. "کادی جلیبی" که از نوع دوستی متظاهرانه مادر به ستوه آمده‌است، آرزوی مرگ می‌کند. حتی "استر" پس از کشف حقیقت در مورد مادرش به این نتیجه

می‌رسد که شاید بهتر بود هرگز از مادر زاده نمی‌شد! "ریچارد" که در نهایت خود را فریب‌خورده می‌یابد، آرزوی مرگ می‌کند. آزادی پرندگان خانم "فلایت" همزمان با مرگ "ریچارد" رخ می‌دهد که نمایانگر مفهوم مرگ به عنوان آزادی است.

"جوزف گلد" می‌گوید "در جهانی که ارزشهایش وارونه شده است و ساختمان عجیب و دالانهای پیچ‌درپیچ "بلیک هاوس" تنها مکان عشق و زندگی و امنیت است و مرکز دادگستری دادخواهان را قربانی منافع گردانندگان خود می‌کند و پادشاه آفریقایی "بوریو بولا-گا" مردمش را در مقابل مشروب می‌فروشد و خانم "جلی‌بی" خانواده‌اش را قربانی خدمت به "بوریو بولا-گا" می‌کند تا همگان او را به‌عنوان انسان دوست بشناسند، دیگر عجیب نیست که جامعه از کنار امثال "تام"، "جو" و "نمو" که به همین جامعه تعلق دارند ولی در فلاکت بسر می‌برند با بی‌اعتنایی بگذرد"^۱.

حتی گردش فصول نیز با گردش چرخ زندگی انسان هم آهنگ است. علاوه بر فضا سازی ماهرانه دیکنز در انتقال احساس حزن و پریشانی به خواننده، زمانی را که برای رمان برمی‌گزیند پاییز فصل مرگ و اندوه است. صحنه پاییز و برگریزان در اطراف "چسنی ولد" و عدالتخانه عظمی مجدداً مفهوم مرگ را تداعی می‌کند: در توصیف صحنه برگریزان تصویر دایره مکرر می‌شود:

"نور سرد و خیره‌کننده خورشید بر درختان بی‌برگ و نوا می‌تابد و بساد گزنده را، که برگها را پراکنده و خزه‌ها را خشک می‌کند، به دیده موافق می‌نگرد (ص ۱۸۳)".

پایه

برگرداگرد عمارت، درختان آهسته اما پیوسته برگ می‌ریزد، باد زوزه‌کشان برگرد "چسنی‌ولد" می‌کند (ص ۴۴۳).

با این حال، در آخرین صحنه می‌بینیم آنان که خود را در این حلقه قرار نمی‌دهند و از فساد و افتخارات و القاب دروغین پرهیز می‌کنند می‌توانند در جامعه کوچک و خصوصی خود با خوشبختی به زندگی ادامه دهند. در صحنه آخر کوه

1- Joseph Gold, "For God's Sake Look at This",
Bleak House, Charles Dickens: Radical Moralists (Minneapolis: University of Minnesota press, 1972) p.

مصادف با یکی از روزهای زیبای تابستان است، زندگی سعادتمندانه شخصیت‌های درستکار، مسئول و وفادار و وظیفه‌شناس فرامی‌شود. دیکنز در این رمان امکان بقا را برای آنان که به ارزشهای خود پایند هستند باقی می‌گذارد و داستان با تصویر دیگری از آسیاب گردان پایان می‌یابد. "استر" می‌گوید "آسیاب را می‌بینم که چرخیدن آغاز می‌کند (ص ۹۳۹)" و بدین ترتیب چرخ زندگی به گردش خود همچنان ادامه می‌دهد.

تصویر دایره در دوریت کوچولو

تصویر دایره در این رمان نیز نقش اساسی دارد. "دالسکی" ضمن اراکه طرحی که "دیکنز" برای جلد رمان دوریت کوچولو در نظر گرفته‌بود، به بررسی ارتباط بین این طرح و مضمون رمان به تفضیل می‌پردازد^۱. در وسط این تصویر زندان "مارشالزی"^۲ به صورت دایره‌ای که "دوریت کوچولو" را در خود گرفته‌است نشان داده شده‌است. "دوریت" در کنار در بزرگ ایستاده است و در اطراف دایره جماعتی پیریشان و درمانده یعنی "زائران زندگی"^۳ و "همسفران"^۴ بر گرد این دایره مرکزی می‌چرخند. "دیکنز" در هنگام نگارش کتاب در نامه‌ای به دوستش به ساختار دایره‌وار کتاب اشاره کرده‌است^۵.

رمان به در کتاب کوچکتر - "فقر" و "ثروت" - که فصلهای آن هم از نظر حقیقی و هم مجازی در ارتباط با یکدیگر است تقسیم شده‌است. برخی از فصلها در کتاب دوم قرینه فصول دیگر در کتاب اول است مانند "همسفران"، "خانم فلینت وینچ رویایی در سر می‌پروراند"، "پدر مارشالزی" و "شاگرد مارشالزی". گاه

- 1- H.M. Daleski, "Little Dorrit," Dickens and the Art of Analogy (New York: Schocken Book Inc., 1970), pp.225-6
- 2- Marshalsea
- 3- The Pilgrims of life
- 4- Fellow Travellers
- 5- "I am in the first stage of a new book, which consists in going round and round the idea, as you see a bird in his cage go about and about his sugar before he touches it."

به رغم عناوین متناوب، در فصول کتاب اول حوادث کتاب دوم پیش‌بینی شده‌است. مثلاً، فصل "همسفران" یا جماعت مسافران در "سنت برنارد بزرگ" می‌خواند. همچنین در آغاز "آرتور کلننام" را می‌بینیم که سبب تسکین "دوریت کوچولو" در "مارشالزی" می‌شود، کمی بعد "دوریت" به "آرتور" زندگی می‌بخشد. کتاب اول با زندانی شدن آقای دوریت آغاز می‌شود و با رهایی او از زندان پایان می‌یابد. آغاز کتاب دوم نمایانگر زندان آقای "دوریت" - یعنی جامعه اشرافی - و زندانبان جدید او خانم "جنرال" است. در پایان کتاب، مرگ آقای "دوریت" که هرگز موفق نمی‌شود ذهن خود را از آثار زندان پاک‌کند، نمادی از رهایی او از زندان است. بدین ترتیب در سراسر رمان حرکت را از "مارشالزی" آغاز می‌کنیم و دوباره به آن باز می‌گردیم. علاوه بر این، در عناوین "فقر" و "ثروت" و همچنین "خورشید و سایه"، عنوان فصل آغازین این کتاب، توازی جنبه‌های مختلف رمان پیش‌بینی می‌شود: فقر و ثروت، حقیقت و توهم و بالاخره پایایی و ناپایایی. علاوه بر طرح دایره‌وار کتاب، در فصل اول پیش‌بینی بعضی از نکاتی که در طی رمان پرورانده می‌شود، به ساختار دایره‌وار کتاب یاری می‌کند. برای مثال در فصل اول با شخصیت فرشته گونه فرزند زندانبان آشنا می‌شویم که به پزندگان غذا می‌دهد و "صورت کوچک زیبایی با هاله‌ای از رحمت ملکوتی" دارد. معصومیت این کودک یادآور نقش نجات‌بخش "دوریت کوچولو" است که اشکهایش چون "باران بهشتی" به "آرتور" زندگی می‌بخشد و حضورش سایه و تاریکی را به نور تبدیل می‌کند. "دوریت کوچولو" از خانم "کلننام" و یا به قول دیکنز از "ابلیس مونث" دوری می‌جوید، همانگونه که فرزند زندانبان از "بلاندوا"^۳ که "دیکنز" او را "ابلیس می‌نامد، اجتناب می‌کند. همچنین می‌بینیم که "کاوالتو"^۴ نقشه جهان را در زندان رسم می‌کند و می‌گوید که جهان خود زندانی بزرگ است و این نظر در سراسر رمان تکرار می‌شود: مفهوم زمان - که یکی از موضوعات حساس رمان است - به شخصیت "کاوالتو"، که مانند یک ساعت همواره از گذشت زمان آگاه است، عجیب می‌شود.

- | | |
|------------|-------------------|
| - General | 2- Female Lucifer |
| - Blandois | 4- Cavalétto |

در بخشهای بعدی رمان، آقای "دوریت"، در همان حال که برای خود دلسوزی می‌کند، آرزو می‌کند تصویری از دوران جوانیش را در اختیار داشت که به بچه‌هایش نشان دهد:

"مگر آنکه چهارم، پس از مرگ، خطوط سالهای دور گذشته را بازباید — می‌گویند از این اتفاق‌ها می‌افتد، نمی‌دانم — خطوطی که فرزندانم هرگز ندیده‌اند (ص ۲۷۲) ^۱ ."

رابطه "امی" ^۲ (نام دوریت کوچولو) با "آرتور" نیز به بسط ساختار دایره‌وار رمان کمک می‌کند. اگرچه عشق "امی" سبب می‌شود که "آرتور" او را در مقام زنی بالغ و قابل احترام بپذیرد، ولی هنوز "امی" را "فرزند" خطاب می‌کند. او را "گو اینکه فرزندش است" در آغوش می‌کشد. وقتی "آرتور" برای نخستین بار او را "امی" می‌خواند، "امی" در گوش او نجوا می‌کند: "دوریت کوچولو": گو اینکه امی می‌خواهد همان رابطه پدر-فرزندی پیشین را حفظ کند. در واقع او در ازدواج خود با "آرتور" ناخودآگاه رابطه خود با پدرش را زنده می‌کند. زندگی او با رابطه پدر و فرزند در رمان آغاز می‌شود و با همان نیز به پایان می‌رسد.

به نظر "مک متر"، ازدواج "آرتور" و "دوریت" جهان سقوط کرده ابتدایی رمان را به جهان مشابهی در پایان رمان پیوند می‌دهد. با این ازدواج "دوریت کوچولو" به جایی که در آن غلغله تعمید یافت‌شده باز می‌گردد. ^۳ به عبارت دیگر، رمان دوریت کوچولو، بر خلاف رمانهای مارتین چارلویت، دیوید کاپرفیلد، خانه قانون‌زده و آرزوهای بزرگ با تصویر باغ عدن پایان نمی‌یابد. در آخرین سطر داستان "دیکنز" می‌گوید: " (امی و آرتور) به آهستگی پا به خیابانهای پر هیاهو گذاشتند، جدایی ناپذیر و مشعوف، و همچنانکه آفتاب و سایه را در می‌نوردیدند،

اسبرادرارجمند جناب آقای احمد میرعلایی در ترجمه قسمت‌های از این رمان که در این مقاله آمده است مددکارم بوده‌اند که بدین وسیله از ایشان صمیمانه سپاسگزار می‌کنم. نقل قولها از کتاب ذیل برگزیده شده است:

Charles Dickens, Little Dorrit (England: Penguin Books, 1976), p. 272.

2- Amy

3- R.D. McMaster, "Little Dorret: Experience and Design." Queen's Quarterly LXVII (1961), pp. 530-38

مشتاقان و جنجالیان، فخرنروشان و متجددان و بیهودگان، نگران و غرغرکنان به هیاهوی معمول خود مشغول بودند. پایان رمان یادآور پایان بهشت گمشده است که در آنجا نیز آدم و حوا پس از هبوط از باغ عدن جهان را در بر خود می‌یابند. این سیر دایره‌وار نه تنها در ساختار رمان بلکه در بسط مضمون آن نیز نقش اساسی دارد. دایره نمادی از زندگی است. "دوریت کوچولو" داستان شاهزاده و ملاقات او را با "زن کوچک اندام"، یعنی سرنوشت، که چرخ ریسندگی را می‌تاباند برای "مگی" تعریف می‌کند. وقتی این چرخ متوقف می‌شود، پیرزن نیز می‌میرد، زندگی یا مرگ به حرکت یا سکون چرخ بستگی دارد:

"سرانجام یک روز چرخ از کار افتاد، و زنک دیگر دیده نشد. وقتی شاهزاده خانم پرس و جو کرد که چرا چرخ از حرکت افتاده، و زنک به کجارتماست، به او اطلاع دادند که چرخ از حرکت افتاده چون کسی نبود که آن را بچرخاند و زنک مردماست (ص ۳۴۲)".

پس این چرخ خواهناخواه در حرکت است و همه چیز و همه کس را به دنبال خود می‌کشد. کمی بعد، "آرتور کلننام" نیز، که عشق معجزه‌گر "دوریت" دگرگونش کرده است، مانند "استر" در خانه قانون‌زده زندگی را به چرخش گردان تشبیه می‌کند. آرتور مانند بسیاری از شخصیت‌های مثبت داستانهای "دیکنز" باید زندگی را با قرار گرفتن در سیر ارزشهای مادی بشناسد. او نیز مانند "پپ" در رمان آرزوهای بزرگ و مانند "مارتین چازلویت" قصد ورود به کار تجارت را دارد ولی او نیز مانند آنها در تجارت موفق نمی‌شود و به زندان می‌افتد. "دوریت" که مانند "استر" و "مارسون" شخصیت فرشته‌آسایی دارد از هر گونه گرایش مادی به دور است و "آرتور" متوجه این نکته است که "دوریت" شخصیت بی‌ظنیری دارد. "چنان ریزه به نظر می‌رسید، چنان شکننده و بیدفاع در برابر هوای گند مرطوب، چنان سبک در سایه ملازمش که پا بر زمین می‌کشید حرکت می‌کرد، که مرد ("آرتور") از روی همدلی، و از این ملاحظه که او بچه‌های سوای بقیه جهان خشن است، احساس کرد که گویی می‌خواهد با شعف او را در بغل بگیرد و به مقصد سفرش برساند (ص ۲۱۵)".

منظور از این سفر، همان "زیارت زندگی" و یا سفر زندگی است که در طول

1- Pip

2- Martin Chuzzlewit

داستان تکرار شده است. نزدیک به پایان داستان "آرتور" می‌گوید که هیچکدام از ما به وضوح نمی‌دانیم به چه کسی و به چه چیزی مدیونیم، تا اینکه توفقی در چرخش چرخ زندگی آن بینش درست را به همراه می‌آورد و این همان چیزی است که "دوریت" به او ارزانی داشته‌است. و این توقف همان شهادتی است که عشق پاک "دوریت" به آرتور هدیه می‌کند تا واقعیتها را آن‌طور که هست ببیند و نقطه ضعف غالب شود و از گرفتاری و زندان و رسوایی برهد. می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که در زمان دوریت کوچولو دایره نمادی از چرخ زندگی است که همان سرنوشت انسان را در بردارد و سیر طبیعی خود را طی می‌کند. هر گونه کوششی در جهت خلاف جریان این چرخ محکوم به فناست. این چرخ زمان (که به تفضیل به آن خواهیم پرداخت) به حرکت در می‌آورد پس هر گونه مقاومت غیر طبیعی در برابر سیر طبیعی زندگی و سیر طبیعی زمان به نابودی فرد منتهی خواهد شد. با چنین نگرشی است که رمان دوریت کوچولو از سایر رمانهای دیکنز متمایز می‌شود زیرا در سایر رمانها عوامل محیطی بسیار تعیین‌کننده‌است ولی در این رمان "دیکنز" نه تنها بر عوامل محیطی بلکه بر سرنوشت نیز تاکید دارد.

بنابراین برخلاف "آرتور" آنان که مانند آقای "دوریت" بر دیگران تکیه دارند، از مسئولیت می‌گریزند، شهادت روبرو شدن با دشواریها را ندارند و می‌کوشند برخلاف جریان طبیعی زندگی و با توسل به نادرستی حرکت کنند مطمئناً با شکست روبرو خواهند شد. "دیکنز" آقای "دوریت" را، که به سیر انحطاط افتاده‌است، با دکتر "هگت" مقایسه می‌کند که به انحطاط کشیده شده‌است و به تنه‌اکو و براندازی معتاد شده‌است:

"باری، مرد بدهکار با دکتر تفاوت بسیار داشت، اما از نقطه مخالف او بر محیط دایره سفر آغاز کرده‌بود، تا به او برسد. او که نخست زیر بار زندان در هم شکست‌مبود، پس از اندک زمانی در آن احساس رهایی کسالت‌باری می‌یافت. در غل‌وزنجیر بود، اما غل‌وزنجیری که او را در بند داشت، شماری از مسائل او را نیز مهار می‌کرد. اگر او مردی با اراده راسخ می‌بود و با این مسائل می‌جنگید، شاید می‌توانست شبکه‌ای که او را محصور کرده‌بود، یا دلشرا شکسته بود درهم شکنند، اما چون چنین نبود، در سراشیب لغزان بی‌هیچ مقاومتی فرو رفت، و هیچ‌گاه گامی به سوی بالا برداشت (ص ۱۰۳)."

حتی آدم ساده لوحی چن آقای "پلورنیش" ^۱ ناگزیری جبر زندگی را به ایمن صورت بیان می کند: "ببخود آدم بیرسه چرا بالا و چرا پایین... دنیا دورخودشو می زنه، و بدون شک به دور خودش می چرخه. حتی بهترین آقایون هم به وقت نوبتش می رسه که همین طور سرورته (تو این چرخ) وایسه و همین طور که مواششو باد به طرف اونچه که بش فضا می گن می بره حرکت کنه (ص ۷۹۹)".

همانگونه که قبلاً "متذکر شدم"، "دیکنز" در رمان دوریت کوچولومانند خانه قانون زده شباهتی بین جبر زندگی و جبر محیط بوجود می آورد. در دوریت کوچولو نیز افراد و موسساتی وجود دارند که جامعه و زندگی دیگران را با نیرنگ و سانس به تباهی می کشانند. تصویر چرخ یا آسیاب گردان در رمان تکرار می شود تا به توصیف تاثیر مخرب چنین انگلهایی در جامعه بپردازد.

جهان دوریت کوچولو پیراست از انسان هایی که هم زندانی و هم زندانبان اند. خانم "کلننام" با مسیحیت تحریف شده و رفتار حق به جانبش نه تنها خودش را (مانند خانم "هاویشام" ^۲ در رمان آرزوهای بزرگ) در دنیایی راکد و منجمد زندانی کرده است بلکه آرتور را نیز قربانی خواسته های خود می کند. "آرتور" تهی از اعتماد به نفس و نیروی اراده است. اعتقادات خرافی خانم "کلننام" چنان بار گناهی بسر دوشش گذاشته است که او را یارای رهایی از آن نیست. "آرتور" می داند که خانم "کلننام" مسئول زندگی بی هدف اوست. در یکی از گفتگوهای خود با آقای "میگلز" ^۳ به این مسئله معترف است:

"اراده ای از خود ندارم، یعنی - اندکی سرخ شد - هیچ اراده ای ندارم که اکنون به کار بندم. قدرتی قاهر تربیتم کرد، خم نشدم، شکستم، بدون آنکه نظر من خواسته شود... پیش از آنکه به سن قانونی برسم به منتهاالیه دیگر جهان فرستاده شدم، و همچنان تا مرگ پدرم، یک سال پیش، در آنجا تبعید بودم، همواره در آسیابی که از آن نفرت داشتم خرد شدم، از من در میانمالی چه انتظاری دارید؟ اراده، عزم، امید؟ همه این شعله ها پیش از آنکه بتوانم نامشان را بدانم در من خاموش شد (ص ۵۹)".

1- Plornish

2- Havisham

3- Meagles

خانم "جنرال" نیز زندانبان آقای " دوریت " در زندان جدید مجازی او - یعنی جامعه - می شود. با نصایح احمقانه خود اقتدار خود را بر آقای " دوریت " تحمیل می کند و او نیز کورکورانه از نظریات وی پیروی می کند. " دیکنز " تهی بودن نظریات خانم "جنرال" را با لحن تمسخرآمیزی توصیف می کند:

" خانم " جنرال " هیچ عقیده ای از خود نداشت. شیوه ذهنی او این بود که راه تشکیل هر شیوه ذهنی را سد کند. دایره کوچکی از خط آهن داشت که بر آن قطارهای کوچکی از عقاید دیگر مردم را به راه می انداخت، قطارهایی که از هم پیشی نمی گرفتند و به هیچ جا نمی رسیدند (ص ۵۰۳) "

اداره سرگردانی^۱ که سیاستش مبتنی بر این شعار است که " چگونه کارها را انجام ندهیم "، همان قرینه عدالتخانه عظمی در خانه قانون زده است و در واقع چرخ عظیمی است که قربانیان خود را می بلعد. این اداره نیز مرکز فریب اجتماعی است و چون جلادی عمل می کند که قربانیانش زنده بر روی این چرخ خرد می شدند و اسرارشان " اسرار تمامی آسیاب شونده کافی است که در این آسیاب عظیم پراکنده اند (ص ۵۹۶) ". تصویر این دایره شوم در تمام کتاب و در توصیف این اراده تکسرار می شود:

" این چرخ هرگز فرسوده نمی شد، اگرچه همواره در تمام ادارات دولتی همچنان به چرخش خود ادامه می داد (ص ۴۵۵) اداره سرگردانی به طور خودکار به کار خود ادامه می داد و هر روز چرخ تمام بسته و شگفت انگیز، شگرد از زیرکار در رفتن را به حرکت در می آورد (۱۴۶) . "

توصییر دایره در توصیف آقای " بارناکل " ^۲ - که یکی از عوامل اصلی عدم کارآیی موثر و سازنده در اداره سرگردانی است - تکرار می شود:

" آقای بارناکل که متعلق به دورانی بهتر بوده و دورانی که مملکت به چنین پیسی نیفتاده بود و اداره سرگردانی آن را کلافه نکرده بود، لایملایه دستمال گردن سفید به دور گردنش می بست همچنان که لایملایه نوار و کاغذ به دورگردن مملکت می پیچید (۱۵۲) . "

بدین سان اعضا، خانواده بارناکل همه جای جهان را در هر سو چون پهرداری در

در میان گرفته بودند (ص ۴۵۰).

آرتور نیز پس از اینکه به ماهیت "اداره سرگردانی" و خاندان "بارناکل" پی می برد، در می یابد که "این جهان بزرگ هر چه داشته‌ها کوچکی می چرخد (ص ۴۶۱)". "آرتور" که با آقای "مردل" یکی از همان جلادان اداره سرگردانی هم دست شده کارش به سقوط و زندان می کشد. نتیجه آنکه دفتر "آرتور" را می بینیم که مملو از چرخهایی است که کار تجارت او را ویران می کنند:

"اتفاق حسابداری که به خود او اختصاص یافته بود، اتاقکی بود از چسب و شیشه در منتهالیه کارگاهی دراز و کم ارتفاع پر از نیمکتها و سندان‌ها، و ابزار و تسمه‌ها، و چرخ لنگرها، که وقتی با ماشین بخار تنظیم شدند چنان به دوار می افتادند که گویی ماموریتی انتحاری به عهده داشتند تا کسب و کار را خاک کنند و کارخانه را تکه تکه (ص ۳۱۲)".

"هانکس" که در می یابد وسیله‌ای برای به بند کشیدن "بلیدینگ هارت" آشد است، با "گازی" که به کنایه پدرسالار خوانده می شود، به مبارزه بر می خواهد. "هانکس" از ظلمی که به ساکتین "بلیدینگ هارت" روا داشته است و گرداننده آسپاهی روحی برای مردم بوده است، سخت نادم است: "چرخ عساری و خرکاری، چرخ عساری و خرکاری! با خودم مهربان نبودام، و احتمال ندارد که با کس دیگری مهربان بوده باشم (ص ۸۷۰)".

تاکنون سعی شده است تکرار تصویر دایره را از یک طرف در ساختار رمان و در مضمون سرنوشت دوریت کوچولو نشان دهیم و از طرف دیگر در مضمون بیعدالتی و مظالم اجتماعی که چون آسپاهی قربانیان خود را به نابودی می کشاند. این مظالم شامل اعتقادات و اعمال تک تک شخصیت‌های داستان است و تبدیل به چرخ ویرانگ می شود که برخلاف جهت طبیعی چرخ زندگی در حرکت است و سبب می شود تمام کسانی که به صورتی در این نادرستیا و بی حقیقتی‌ها سهمی داشته‌اند خود نابودی کشیده شوند.

علاوه بر آنچه شرح آن رفت، مفهوم زمان با تصویر دایره ارتباط نزدیک دارد

- | | | |
|----------|--------------|-------------------|
| - Merdle | 2- Pancks | 3- Bledding Heart |
| - Carsby | 5- Patriarch | |

ارتباط متقابلی دایره زندگی را به دایره زمان پیوند می‌دهد. زمان نیرویی است که چرخ زندگی را به حرکت در می‌آورد. توقف زمان همانگونه که "دوریت" در داستلن بهرزن و چرخ ریسندهگی بهان می‌کند، سبب توقف چرخ زندگی می‌شود. از دیدگاه "دیکنز"، این دو یعنی جاده زندگی و جاده زمان چنان مرتبط است که نمی‌توان از یکی سخن گفت بدون آنکه از دیگری سخن به میان آورد. "دیکنز" با توجه به مسافران جاده زندگی، نشان می‌دهد که چگونه "جاده گذران زمان" مقصد آنها را معین می‌کند و فقط زمان است که به ما نشان می‌دهد هر مسافری به کجا خواهد رفت (ص ۲۲۱).

بنابراین به قول "دانیل دویس" یکی دیگر از شخصیت‌های داستان، زمان منتظر هیچکس نمی‌ماند و در قدرت انسان نیست که زمان را معوق نگذارد. بسیاری از شخصیت‌های داستان در بند گذشته گرفتارند، ولی خانم "کلننام" و آقای "گازبی" و "میگلز" بویژه سعی دارند زمان را متوقف کنند. در نتیجه آنچه عایدشان می‌شود چیزی جز مرگ در حین زندگی نیست زیرا اینان از آن دست‌ماند که می‌خواهند در چرخ زندگی بصورتی وقفه و انحراف ایجاد کنند ولی خود قربانی می‌شوند. "دیکنز صریحا" نظر خود را نسبت به آنان با شیوه شخصیت‌پردازی خود ابراز می‌دارد.

مسیحیت قلب شده خانم "کلننام" از او موجودی منزوی می‌سازد. او بر این باور است که به عنوان عامل عدالت الهی برگزیده شده‌است. او که خود در بند پاهای افلیح خود است، که رمزی از ذهن افلیح اوست، می‌خواهد زمان را نیز در بند کشد تا همه چیز را همانطور که پانزده سال پیش بوده حفظ کند. معیذا صدلی چرخدار او و ساعت شوهرش با حروف "ف" (یعنی فراموش مکن) به او هشدار می‌دهند که او نمی‌تواند بر زندگی و زمان چیره گردد و در حرکت آنها دخالت کند. بالاخره کهنگی و پوسیدگی ناشی از گذشت زمان سبب فروریختن خانه و مرگ او می‌شود. به جای آنکه زمان را متوقف سازد، زمان او را از پای در می‌آورد.

آقای "گازبی" نیز سعی دارد زمان را تحت تسلط خود در آورد. "آرتور" با تعجب درمی‌یابد که "او در مدت بیست سال به همان جوانی و سرحالی اثاثیه خانه باقی مانده‌است. گوا اینکه چون برگهای گل رز پیر و گیاه پیرش در گلدان چینی، گذشت فصول مختلف بر او تأثیری نداشته‌است (ص ۱۸۶)". با اینحال هرچیز در خانه "گازبی" یادآور گذشت زمان است:

"ساعت سنگینی جایی بالای پله‌ها تیک‌تاک می‌کرد، و پرنده آوازخوانی در همان جهت بود که به میله‌های قفسش نوک می‌زد، گویی او هم تیک‌تاک می‌کرد. آتش بخاری هم تیک‌تیک می‌کرد. تنها یک نفر کنار آتش اتاق نشیمن بود و ساعت پر سروصدای توی جیب او هم تیک‌تاک می‌کرد (ص ۱۸۶)."

خانواده "میگلز" هرچند که انسانهایی خوش‌قلب و از فساد جهان رمان جدایند، خطایشان این است که از پذیرش گذشت زمان سرباز می‌زنند. خانواده میگلز با آنکه اگرچه از مرگ یکی از فرزندان دوقلوی آنها سالها می‌گذرد، سعی دارند او را از طریق "پت" همواره زنده نگه دارند. سایه او بر زندگی "پت" می‌افتد. با نامیدن "پت" به نام جفت دیگر او یعنی "تاتی‌کوروم"^۲، هویت و موجودیت "پت" را نفی می‌کنند. آقای "میگلز" می‌گوید:

"گفتن این حرف به ما که فرزند از دست رفته‌مان کودکی بیش نبوده‌است بیفایده‌است. ما او را مطابق با تغییرات فرزنددی که بر ایمان مانده‌است و همیشه با ماست تغییر داده‌ایم (ص ۵۸)". بدین ترتیب احیای "تاتی‌کوروم" به قیمت نفی موجودیت "پت" روی را به بیمار روانی مبدل ساخته‌است. او که تشنه توجه، اعلام موجودیت، و عشق واقعی است به راحتی تحت تاثیر شخصیت شیطانی خانم "ویس" که او خود بیمار روانی است، و عشق دروغین "گاون" قرار می‌گیرد. نیروی اراده‌ا‌او سلب شده‌است و در دام ازدواجی می‌افتد که نتیجه آن یک عمر رنج است. در نتیجه خانواده "میگلز" که از خطای خود ناگهاند، از رنج "پت" در عذابند. آنها دچار سقوط می‌شوند. زیرا نمی‌توانند در زمان حال زندگی کنند.

چنانکه قبلاً متذکر شدیم، خانواده "میگلز" تنها نمونه‌های تداخل گذشته در زندگی حال افراد نیستند، وابستگی جنون‌آمیز "رتور" به گذشته به بی‌ارادگی او منجر می‌شود. فصل سوم کتاب به نام "خانه" وابستگی ناگزیر او را به گذشته‌اش نشان می‌دهد. به همان صورت، "فلورا" با گذشته پیوند خورده‌است و همواره به روابط دیرین خود و "رتور" اشاره می‌کند، رابطهای که "رتور" هیچ علاقه‌ای به آن ندارد. "فلورا" با عمه آقای "ف" که او با اموال همسرش به ارت برده‌است رابطهای نزدیک دارد و همواره کنار او بسر می‌برد. عمه آقای "ف" تجلی گذشته "فلورا"

1- Pet

2- Taticorum

3- Flora

است. "مگی" نیز در دوران کودکی خود باقیمانده است. او زنی است با ذهن کودک. "دوریت کوچولو" از بینش و پختگی آدم بالغ برخوردار است، ولی از نظر جسمانی به کودک می ماند.

برخلاف او، آقای "دوریت" اصرار دارد از گذشته بگریزد ولی نمی تواند خود را از شب گذشته و دیوارهای زندان برهاند. گذشته او و زندان همواره با او همراه است، او بیهوده تلاش می کند تا خود را پشت دنیای ساخته و پرداخته خود پنهان کند. مهم نیست در کجا زندگی می کند، مهم این است که او همواره "مارشالزی" را با خود همراه دارد و همان زندگی را به شکل جدیدی ادامه می دهد. با این حال، هنگامیکه در لندن با واقعیت - یعنی "مارشالزی" و "جان شیوری" ^۲ پسر زندانبانش - روبرو می شود، دنیای تخیلی او فرو می ریزد. بدین ترتیب بیمار می شود و حتی هنگام مرگش آخرین لحظات را با خاطره "مارشالزی" سر می کند. همانگونه که سقوط خانم "کلنتم" را نشان دهنده خطرات زندگی در گذشته و برهم زدن مسیر معمول زندگی و روال طبیعی زمان است، سقوط آقای دوریت نیز خطرات وحشت از گذشته را، که بالاخره بخشی از واقعیت زندگی هر فرد است، نشان می دهد.

در مقابل همه این شخصیتها، "دوریت کوچولو" قرار دارد که پختگی و بلوغ ذهنی اش او را از حلقه سایر زندانیان جدا می کند و به عنوان چهره ای نجات بخش مطرح می شود. اگرچه در زندان بزرگ شده است، آزاده تر از کسانی است که خارج از زندان بسر برده اند و در زندان ذهنی خود محبوسند. اگر چه گذشته تاریک و دهشتناکی در پشت سر دارد، همین گذشته سبب روشنگری زندگی کنونی او می شود و به او توانایی می دهد که واقعیتها را بهتر درک کند. وی در نامه ای به "آرتور" می گوید که عظمت و شکوه ایتالیا چه قدر به دیده او تصنی و غیر واقعی است. "دوریت کوچولو" قادر است میان زرق و برق زندگی ثروتمندان از یک طرف و سالوس و رهای آن از طرف دیگر، و وحشت زندگی فقرای "مارشالزی" از یک طرف و واقعیت آنها از طرف دیگر، تفاوت قائل شود. او این بینش عمیق را به "آرتور" منتقل می کند و به او قدرت می دهد تا اثر طلسمی را که بر زندگی او نهاده شده است خنثی کند.

گذشت زمان و گردش چرخ زندگی ناگزیر است و انسان هیچگونه تسلطی بر

آنها ندارد. "روپرت روپنارین" مفهوم دایره را از نظر "دیکنز" در رمان "دوریت کوچولو" با چرخ "ایکسیون" مقایسه می‌کند. "ایکسیون" محکوم بود به چرخگی گردان در دوزخ زنجیر باشد و "روپنارین" بهبودگی و محنت زندگی انسانی را به صورتی که بوسیله "دیکنز" تصویر شده است به نمایش می‌گذارد!

نتیجه

در خانه قانون زده، "دیکنز" تصویر دایره را معرفی می‌کند و همراه با افزایش درک شخصیتها از محیط آن را بسط می‌دهد. از آنجا که خانه قانون زده رمانی، بویژه اجتماعی و روانشناختی است، تصویر دایره در حکم فساد و پلیدیهای است که جامعه را آلوده می‌کند و بر زندگی افراد جامعه نیز سایه می‌افکند و گاه آنان را به قمر سیاهی می‌کشاند. این تصویر همچنین به صورت نماد چرخ زندگی و سرنوشت متجلی می‌شود و از دیدگاه "استر" به نمایش گذاشته می‌شود. استر پس از آگاهی او گذشته خود به جبر زندگی ایمان می‌آورد. تصویر دایره رمان دوریت کوچولو را به رمانی فلسفی‌تر از خانه قانون زده تبدیل می‌کند. ضمناً "این رمان جنبه‌های اجتماعی و روانشناختی رمان دیگر را نیز داراست. به عبارت دیگر، در این رمان دایره نه تنها به عنوان فساد اجتماعی، مشکلات روانی و یا زندان مجازی بلکه بصورت زندگی ناگزیر ارائه می‌شود. برای تقویت تصویر دایره و ارتباط آن با مضامین داستان، "دیکنز" با مهارت آنرا در ساختار رمان نیز منعکس می‌کند. این تصویر در تصاویر چرخ آسیاب بخصوص با زمان رابطه نزدیکی دارد. زمان عاملی است که به این چرخ نیرو و حرکت می‌بخشد، بنابراین تصویر دایره به رمان، بُعدی فلسفی می‌بخشد و خواننده را وادار به تعقیق در باره زندگی می‌کند و او را به شکست وای می‌دارد که گاه "این جهان بزرگ بر چه پاشنه‌های کوچکی می‌چرخد (ص ۳۶)".

۱- Ixion به خاطر جسارتش در جلب عشق هرا (Hera) بوسیله زئوس مجازات شد و محکومیتش این بود که تا ابد به چرخگی گردان در دوزخ (Hades) زنجیر باشد.

2- Roopert Roopnarain "Time and Circle in Little Dorrit",
Dickens Studies Annual, III, pp. 57-76.

مآخذ خارجی

- 1- Daleski, H.M. Dichens and the Art of Analogy. New York: Schocken Books Inc., 1970, pp. 225-6.
- 2- Dickens, Charles. Little Dorrit. England: Penguin Books, 1976.
- 3- Gold, Joseph. "For God's Sake Look at This", Bleak House, Charles Dickens: Radical Moralists. Mineapolis: University of Minnesota Press, 1972, p. 192.
- 4- McMaster, R.D. "Little Dorrit: Experience and Design." Queen's Quarterly, LXVII (1969), pp. 530-38.
- 5- Roopernaraine, R. Rupert. "Tine and the Circle in Little Dorrit". Dickens Studies Annual, III (1974), pp. 57-76.
- 6- Smith, Graham. Charles Dickens: Bleak House. England: Edward Arnold, 1974.

مآخذ فارسی

دیکنز، چارلز. خانه قانون زده. ترجمه ابراهیم یونسی. تهران. انتشارات سخن، سال ۱۳۶۸.